

## فرجام جنگ و صلح در افغانستان

### بازیگران بین المللی و منطقوی، چالش های داخلی

#### پیشگفتار

- 1- کنفرانس اول بازیگران و شرکت کنندگان
  - 2- صلح سیاسی و صلح اجتماعی
  - 3- جامعه بحرآنزده
  - 4- چالشهای بین المللی و منطقوی
  - 5- چالشهای بین المللی
- 1-5 چالشهای منطقوی

1-1-5 افغانستان و همسایگان

2-1-5 پاکستان و هندوستان

3-1-5 ایران

6- چالشهای داخلی

1-6 جنگ و مهاجرتها

2-6 جنگ و مشکلات کوچی ها

3-6 مافیای مواد مخدر

4-6 شرکتهای امنیتی خصوصی

5-6 اقتصاد مصرفی لیبرالیسم نو

7- بعد از 2014

## فرجام جنگ و صلح در افغانستان

## بازیگران بین المللی و منطقوی، چالش های داخلی

با گذشت 12 سال بازیگران بین المللی موفق نشدند صلح را در افغانستان تامین کنند. چه عواملی بین المللی، منطقوی و ملی سیاست های جامعه بین المللی را به بن بست کشانید و فرجام جنگ و صلح بعد از 2014 چه خواهد بود

### پیشگفتار

در ماه دسمبر 2001 اولین کنفرانس بین المللی در شهر بن دایر گردید که در آن سرنوشت افغانستان بعد از سقوط طالبان از جانب جامعه بین المللی رقم خورد. 10 سال بعد بتاريخ 5 دسمبر 2011 بار دیگر 85 کشور جهان و اضافتر از 15 سازمان بین المللی در شهر بن جمهوری اتحادی المان اجتماع کردند تا روی سرنوشت افغانستان بعد از خروج قوای نظامی ناتو در سال 2014 تصمیم بگیرند. مبتکرین این کنفرانس حکومت های المان و افغانستان بودند. در آغاز چنین گمان میرفت که نماینده طالبان نیز در این کنفرانس شرکت خواهد کرد زیرا از دید وزارت خارجه دولت المان مذاکرات مستقیم میان جامعه بین المللی و طالبان یکی از پیش شرط های اساسی آوردن صلح در افغانستان است. اما مخالفت بخش های از دولت افغانستان، عدم موضع گیری روشن طالبان در قبال مذاکرات و بالاخره قتل برهان الدین ربانی رییس شورای عالی صلح از جانب طالبان و همچنان مخالفت خاموشانه ایالات متحده امریکا که ابتکار مذاکرات مستقیم با طالبان را بخود اختصاص داده بود، مانع شرکت طالبان در این کنفرانس گردید. بعد از گذشت چند روز از کنفرانس بن 2 جوبابیدن معاون رئیس جمهور ایالات متحده اظهار داشت که کشورش هیچ دشمنی با طالبان ندارد و به تعقیب آن مقامات امریکایی آماده گی خود را برای مذاکرات مستقیم با طالبان نشان دادند. با باز شدن دفتر برای طالبان در قطر موافقه کرده و به تعقیب آن مذاکرات خود را بدون حضور نمایندگان دولتهای افغانستان و پاکستان آغاز کردند. چنانکه دیده میشود، دوام مذاکرات در سطوح مختلف و گذشت یک سال دیگر تداوم و تسلسل نداشته و باز هم در تامین صلح و امنیت موثریتی نداشت. روشن است که تامین صلح در افغانستان تنها وابسته به توافقات میان ایالات متحده امریکا و طالبان، حضور و یا عدم حضور این گروه در دستگاه دولت افغانستان و یا حضور یا عدم حضور تعداد کمتر و یا زیادتر نیروهای بین المللی در این کشور نیست، بلکه عوامل متعدد دیگری نیز وجود دارد که میتواند در فرآیند صلح و یا تداوم جنگ موثر بوده و مانند گذشته امیدواری های مردم را به یاس تبدیل نماید. ریشه های این ناامنی ها و بحران پایان ناپذیر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را باید در گذشته و چگونگی برگزاری کنفرانس اول بن و پی آمد های آن و همچنان عدم توجه بازیگران اصلی به آوردن صلح اجتماعی در این کشور، بازیابی کرد.

سالهای گذشته نشان داد که نتایج کنفرانس اول بن برای مردم افغانستان چه در رابطه تقلیل تلفات جانی افراد ملکی و نظامی، چه در زمینه دولت سازی و ملت سازی و چه در بخش انکشاف اقتصادی، آن نتایجی را نداشت که مردم و حتی مبتکرین از آن انتظار میبردند.

در این نوشته، در حدود امکانات، نقش بازیگران و نقاطی به ارزیابی گرفته میشود که در ناکامی فیصله های کنفرانس اول موثر بود. عدم توجه به چه چالش هایی، اقدامات جامعه بین المللی را برای آوردن صلح، امنیت و استقرار سیاسی در افغانستان به بن بست کشانید و بعد از خروج قوای بین المللی در سال 2014 که در کنفرانس دوم بن فیصله نهایی بخود گرفت، چه نتایجی را ببار خواهد آورد؟

### 1- کنفرانس اول بازیگران و شرکت کننده گان

واقعۀ 11 سپتمبر، غرب و بخصوص ایالات متحده را، از خواب گرانی تکان داد که سیاستهای گذشته و واگذاشتن افغانستان به حال خودش در دهه نود قرن گذشته، که باعث درگیری های مسلحانه خونبار و خانمانسوز میان سازمانهای مجاهدین گردید و بالاخره زمینه های بقدرت رسیدن طالبان را آماده ساخت و به تعقیب آن برج های مرکز تجاری در نیویارک برهم ریخت، اشتباه بوده است. حمایت طالبان از سازمان دهشت افکن القاعده در دوران حاکمیت شان در افغانستان، برای ایالات متحده امریکا نتیجه رفتاری داشت که حس انتقام جویی را در این کشور تحریک کرده و جورج دبلیو بوش رئیس جمهور آن کشور، ناگزیر دست به یک اقدام و حمله نظامی به افغانستان زد. اما اداره بوش قبل از آنکه بمنظور انتقام گیری، چنین اقدامی را در عمل پیاده نماید، تلاشهای دیپلماتیک گسترده ای را روی دست گرفت تا حکومت طالبان را متقاعد بسازد که از حمایت القاعده و رهبران آنها از جمله بن لادن دست کشیده و او را بمقامات امریکایی تسلیم کنند. اما در این زمینه نه تنها تلاشهای این کشور بلکه میانجگری دوستان منطقوی امریکا مانند حکومت پاکستان و کشور های عربی خلیج بخصوص عربستان سعودی که در گذشته از جمله حمایتگران طالبان و بن لادن بودند، هم به جایی نرسید.

ایالات متحده امریکا ناگزیر شد تا با جناح مخالف طالبان یعنی تنظیم های جهادی شکست خورده از طالبان تماس مجدد قایم نماید. نفر مورد نظر CIA به منظور تماس گیری با اپوزیسیون، گاری شرون اجنت 57 ساله و کارکن سابق این سازمان بود که سالهای متمادی در پاکستان افغانستان، ایران، عربستان سعودی و دوبای انجام وظیفه کرده و از تجارب کافی در منطقه برخوردار بود. او برعلاوه با اکثریت رهبران مجاهدین و تعداد زیاد قوماندانهای جهادی از نزدیک معرفت داشت. گاری که قرار بود به تقاعد برود، بتاريخ 15 سپتمبر 2001 موظف سازماندهی عملیات ضد تروریسم در افغانستان شد و بتاريخ 26 سپتمبر از طریق روسیه و آسیای میانه عازم افغانستان گردید تا با قوماندانان اتحاد شمال ارتباط برقرار کند. او در این سفر مبلغ 3 میلیون دالر پول نقد را در یک بکس فلزی با خود حمل میکرد. کوفر پلاک آمر بخش مبارزه علیه تروریسم سی آی ا به او هدایت داده بود، زمینه را برای حمله عساکر امریکایی در افغانستان آماده ساخته و محل مطمئنی برای پیاده شدن آنها انتخاب گردد تا آنها بتوانند از آنجا عملیات خود را علیه طالبان آغاز کنند.<sup>1</sup> برعلاوه سی آی ا یک تعداد قوماندانهای جهادی مانند گل آغا شیرزی، حاجی قدیر و حاجی زمان را که از دست طالبان فراری پاکستان بودند ولی تحت حمایت سی آی اس قرار داشتند در بدل پول های هنگفت استخدام کرد تا در مبارزه علیه ترور با قوای نظامی امریکا همکاری باشند. نظر به ادعای احمد رشید ژورنالیست پاکستانی و کارشناس سیاسی مسایل افغانستان، دوستم، اسماعیل خان و رهبران مردم هزاره هم تشویق شدند تا بداخل افغانستان بروند. برعلاوه حامد کرزی و عبدالحق نیز در همین زمان به توافق سی آی ا و آگاهی مقامات انگلیسی عازم افغانستان شدند تا مقاومت ضد طالب را در داخل افغانستان در مناطق پشتون نشین سازماندهی کنند.<sup>2</sup>

قبل از آماده گی های نظامی، در سطح سیاسی از طریق سازمان ملل مذاکراتی با طالبان صورت گرفته بود تا آنها را متقاعد بسازند، که از حمایت القاعده دست کشیده و معیار های قبول شده حقوق بشر را مراعات کنند. اما طالبان که خود را مکلف به مراعات معیار های بین المللی حقوق بشر نمیدانستند با تکیه بر شرعیت اسلامی به اعمال ضد انسانی خود ادامه دادند. ایالات متحده همچنان جلب حمایت جامعه بین المللی و بخصوص شورای امنیت ملل متحد را نیز ضرورت داشت تا برای اقدام نظامی خود مشروعیت بین المللی داشته باشد. همزمان با آن در بخش سیاسی، بعدمذاکرات را با گروه های سیاسی افغان از محدوده اتحاد شمال به سایر بخشها گسترش داده و تلاشهای برای ایجاد یک بدیل که بعد از سقوط طالبان، قدرت را بدست بگیرد، جریان به راه اندخته شد. هدف از این تلاشها جلوگیری از تکرار تراژیدی دهه نود بعد از سقوط دولت نجیب بود. این مذاکرات سیاسی در چهار محور آغاز گردید:

- 1- اتحاد شمال (شورای نظار، جمعیت اسلامی افغانستان، جنبش ملی دوستم، دو جناح حزب وحدت واتحاد اسلامی افغانستان تحت رهبری سیاف) بعنوان یک نیروی مقاومت بالفعل نظامی بر علیه طالبان که مورد حمایت یک تعداد کشور های منطقه از جمله هندوستان، روسیه، کشورهای آسیای میانه و ایران قرار

<sup>1</sup>Bob Woodward, Busch at War; Heyne Verlag München; S.182-183

<sup>2</sup>Ahmed Rashid, Sturz in Chaos; Edition: Weltkiosk, Düsseldorf 2010; S.47-52

- داشته و ایالات متحده بیشتر به امکانات نظامی آنها اتکا داشت. اما روابط این گروه با وجود وابستگیهای بعضی از افراد آن، با پاکستان بعنوان یکی از بازیگران مهم منطقه، تیره بود.
- 2- "گروه روم" شامل پادشاه سابق و یکتعداد اقارب و اطرافیان، تخنوکراتها، بیروکراتها و افسران سابق نظامی که در خارج و قسماً هم در داخل افغانستان بودند. این گروه قدرت نظامی مستقلی به اختیار نداشت ولی پادشاه سابق در میان مردم دارای یک پایگاه معنوی بوده و از پشتیبانی سیاسی غرب نیز برخوردار بود. دولت پاکستان با این گروه هم خوشبینی لازم را نداشته به پادشاه و گروه روم نداشت. ایران هم نسبت به این گروه به نظر شک و تردید میدید.
- 3- گروه پشاوربرهبری پیر سید احمد گیلانی و یک تعداد روشنفکران غیر وابسته و وابسته به حزب "افغان ملت". این گروه از نگاه نظامی نقش نسبی ضعیف داشت اما پیر سید احمد گیانی بعنوان یک رهبر مذهبی از نفوذ مذهبی در میان پشتون ها برخوردار بوده و با پادشاه سابق نیز روابط نزدیک داشت. برعلاوه این گروه از حمایت حکومت پاکستان نیز برخوردار بود.
- 4- گروه قبرس به ابتکار "افراد ناراض" یا شاید "بازوی سیاسی" حزب اسلامی (حکمتیار) و همکاری ایران ایجاد گردیده و مورد تایید وزارت خارجه امریکا نیز قرار گرفته بود. این گروه دارای یک ترکیب نامتجانس بوده و اعضای آن را یک تعداد تخنوکراتها و روشنفکران خارج کشور، اعضای "ناراضی" حزب اسلامی حکمتیار و همچنان بعضی جناحهای اهل تشییع میساخت که قسماً دارای قدرت نظامی در داخل نیز بودند. در جلسات آنها حتی افرادی با وابستگی های طالبی هم شرکت میکردند. نشستهای آنها اکثراً در قبرس برگزار میشد، از همین سبب گروه قبرس نامیده میشدند.

بعدها در ماه نوامبر در کنفرانس پیتزبرگ در بن، همین جناح ها بعنوان بازیگران افغانی کنفرانس با وزنه های متفاوت سیاسی، بنام "نمایندگان مردم افغانستان" در پای فیصله نامه صلح پیتزبرگ، امضا کردند. ناگفته نماند که در کنفرانس جناحی یک تعداد از گروه های جامعه مدنی، گروه های سیاسی غیر تنظیمی و افراد با نفوذ قومی نیز حضور داشتند، اما در روند اصلی کنفرانس هیچگونه موثریتی نداشته و در حاشیه قرار داشتند.

در جریان کنفرانس هیات نمایندگی اتحاد شمال برهبری یونس قانونی از موقف قوی برخوردار بود. آنها نه تنها اینکه علیه طالبان در مقاومت 5 ساله سهم داشتند، به تناسب سایر گروهها دارای قویترین نیروی نظامی نیز بودند. آنها بعد از حمله ایالات متحده امریکا به افغانستان در جریان جنگ علیه طالبان برخلاف تصورات ایالات متحده، ملل متحد و پاکستان، نه تنها کابل را که قرار بود یک منطقه بیطرف باقی بماند، اشغال کردند بلکه خود را نماینده حکومت "مشروع" قبل از طالبان برهبری برهان الدین ربانی دانسته و کرسیهای دولت را نیز میان خود تقسیم کردند.

هدف سازمان ملل متحد و ایالات متحده امریکا از ایجاد این سناریو آن بود تا از یک طرف گروه های متخاصم افغانی را پای میز مذاکره بکشاند و از جانب دیگر آرامش خاطر کشور های همسایه را نیز فراهم سازد که در حکومت آینده افغانستان همه جناحها بشمول جناحهای مورد اعتماد آنها نیز شامل میباشند. برعلاوه باید یک توازن نسبی قدرت میان نیرو های افغانی برای آینده افغانستان ایجاد میگردد، چون از نگاه نظامی، اتحاد شمال واقعیتی بود که میتواندست وزنه بسیار قویتر از سایر گروه ها داشته و حتی مدعی انحصار رهبری دولت گردد. در آنصورت مخالفت جناحهای دیگر و دولت پاکستان حتمی، خطر جنگ میان گروه های متخاصم و تکرار فاجعه دهه نود به یک امر اجتناب ناپذیر تبدیل میشود. آنچه تا آخر کنفرانس حتی برای شرکت کنندگان در تاریکی قرار داشت، مساله زعامت دولت آینده بود که به چه کسی سپرده خواهد شد. با وجودیکه بلند شدن صدای حامد کرزی از طریق بلنگو در تالار کنفرانس بصورت غیر مترقبه و قبل از آغاز کنفرانس، میتواندست نشانه ای باشد که او برای زعامت دوره انتقالی در نظر گرفته شده است. اما در میان گروه روم این مساله هنوز یک امر فیصله شده، نبود. اما ایالات متحده امریکا که به این صلح در افغانستان نیاز داشت، کرزی را قبلاً بعنوان فرد مورد نظر انتخاب کرده بود. ربانی که در کابل کرسی ریاست جمهوری اشغال کرده بود، انتظار داشت تا خودش از طرف اتحاد شمال بعنوان رئیس جمهور دوره انتقالی پیشنهاد گردد، اما نسل جوانتر اتحاد شمال با وجود استفاده از موقف او بحیث رئیس جمهور برحال، متوجه بودند که پافشاری روی انتخاب او به حیث رئیس جمهور دوره انتقالی در این کنفرانس امر مشکل و حتی ناممکن است. برعلاوه در داخل اتحاد شمال نیز از جانب نسل جوانتر

این گروه، مخالفت‌هایی با او وجود داشت. داکتر عبدالله وزیر خارجه حکومت ربانی در مصاحبه ای با احمد رشید ژورنالیست پاکستانی ابراز داشت که " اگر جامعه بین المللی می‌خواهد جناح معتدل اتحاد شمال را حمایت نماید، باید ربانی از صحنه خارج گردد چون ایران و روسیه در حمایت او یافشاری میکنند."<sup>3</sup>

گروپ روم شاه سابق را بعنوان زعامت دوره انتقالی در نظر داشت اما پاکستان و ایران، بعنوان مانع بزرگ در مخالفت با قبول زعامت او قرار داشته و این مخالفت بهر صورت سد راه "تامین صلح" میشد. از اینرو از همان آغاز شاید ملل متحد، در توافق و هماهنگی با ایالات متحده و سایر کشور های غربی تصمیم نهایی را گرفته و حامد کرزی را بعنوان فرد مورد نظر خود، برای ریاست جمهوری دوره انتقالی در نظر داشتند و بجناح روم گفته شده بود که او را بعنوان یکی از کاندید ها پیشنهاد نمایند. با وجودیکه در انتخابات شکلی که در کنفرانس صورت گرفت ستار سیرت از گروه شاه سابق در سه دور اکثریت بدست آورد اما در اخیر در اثر فعالیت‌های دیپلماتیک دابینس نماینده وزارت خارجه امریکا، زریف معاون وزیرخارجه ایران، نماینده روسیه و رئیس جدید آی اس آی پاکستان متقاعد شدند، تا کرزی را بحیث کاندید ریاست جمهوری قبول نمایند. ربانی تحت فشار زلمی خلیل زاد نماینده امریکا در کنفرانس و وزارت خارجه ایران، از پست ریاست جمهوری صرفنظر کرد. در نتیجه کرزی بعنوان رئیس جمهور دوره انتقالی تعیین گردید. نمایندگان اتحاد شمال بعنوان بازیگر قوی که دارای نفوذ نظامی بودند با انتخاب او بخاطری با این تصور موافقت کردند که با شخصیت فاقد پشتوانه قوی نظامی و همچنان معنوی، بهتر میتواند اهداف سیاسی خود را عملی سازند تا شخصیت مانند شاه سابق که از نفوذ قوی معنوی در جامعه برخوردار بود. بر علاوه اتحاد شمال بر ریاست یونس قانونی در ختم مذاکرات از امتیازات زیادی برخوردار گردید. قانونی موفق شد 17 کرسی وزارت را در کابینه و از جمله 5 کرسی معاونین رئیس جمهور، سه کرسی آنرا برای اتحاد شمال بدست آورد. اما او به هدف نهایی خود که رسیدن به ریاست یک شورای صد نفره بود تا وظیفه نظارت به حکومت را بدوش داشته باشد، موفق نشد.

## 2- صلح سیاسی و صلح اجتماعی

در حالیکه تلاش کنفرانس اول بن رسیدن به یک صلح میان گروه های مسلح و غیر مسلح سیاسی بود. در کنفرانسهای بعدی تا بن دوم و بعد از آن شیکاگو و کابل، زیادت‌تر جنجالها و چانه زدن‌ها روی چگونگی، تادیه، تقسیم و مصرف امکانات مالی ادامه داشت که از طرف جامعه بین المللی برای بازسازی افغانستان وعده داده شده بود. در ده سال گذشته زمینه های خوبی برای کارهای موثرتر در بخش بازسازی، ملت سازی، تقویه نیرو های امنیتی و زمینه سازی گذار از صلح منفی به صلح مثبت یعنی از صلح سیاسی گروه های متخاصم قبلی بطرف یک صلح اجتماعی پایدار وجود داشت، اگر دولتمداران افغانی اهلیت کاری و در عمل خود صداقت میداشتند و منافع مردم افغانستان و کشور خود را در نظر میگرفتند و همچنان نیرو های بین المللی به وعده های خود در زمینه دولت سازی، ملت سازی، و تامین امنیت منطقوی و ملی به وعده های خود وفا کرده و بازیگران منطقوی را مجبور به رعایت فیصله های جامعه ملل میکردند. اما با تاسف میدانیم که این آرمان نیک در دنیای واقعیتهای سیاسی جای پای ندارد. در دنیای سیاست، هر کشور در پی تامین منافع مشروع و نامشروع خود بوده و سایر معیار ها اکثراً در قطار دوم و سوم قرار میگیرند. اما آنچه برای اکثریت مردم افغانستان مورد سوال است، اینست که آیا دولتمداران ما هم بمنافع ملی کشور خود فکر میکنند؟ اگر فکر میکنند آیا وسایل و امکاناتی بدست دارند تا با استفاده از آن وارد عمل گردند؟ شواهد زیاد وجود دارد که جواب هردو سوال منفیست.

سال 2001 زمینه یک صلح منفی ایجاد گردید اما مشکلات اجتماعی که در جریان جنگ سی ساله ایجاد شده بود در کنفرانس بن به حاشیه گذاشته شده و فقط بصورت کناری مطرح بحث قرار گرفت. جامعه بین المللی حل این مشکلات اجتماعی را بعنوان وظیفه به حکومت آینده واگذار کرد. قابل پیشبینی بود که حکومت انتقالی هم از نگاه ساختاری و هم از نگاه ترکیب قادر نبود در مسیر استقرار "صلح اجتماعی" حرکت نماید. زیرا افرادی که در راس

3 احمد رشید، همانجا صفحه 73

مقامات حکومتی قرار گرفتند، بیشتر روی مصلحتها، علایق تنظیمی و قومی، تعیین شده بودند، تا شایستگی و کار فهمی برای رسیدن به حل مشکلات اجتماعی و منافع ملی کشور. بر علاوه اکثریت بازیگران افغانی کنفرانس پیتزبرگ و اعضای حکومت انتقالی، ارزشهای فیصله شده کنفرانس، مانند دیموکراسی، حقوق بشر، حقوق زن و یا محاکمه جنایتکاران جنگی را زیر فشار جامعه بین المللی، قبول کرده بودند، در حالیکه آنها هم خود متهم به عدم مراعات این ارزشها بودند و هم اعتقادی به این ارزشها نداشتند. موجودیت این تضادها در درون دستگاه دولت موقت بزودی در زمینه عملی شدن برنامه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بعنوان چالش های متداوم میان جناحهای مختلف دولت ظاهر گردیده و دولت تمام توانمندی های اجرایی خود را از دست داد. ایجاد یک بروکراسی عریض و طویل، وزارت های مصلحتی و تجمع مامورین، دوره سلطنت، جمهوری داود، دوران حزب دموکراتیک خلق، دوران حکومت تنظیمی و طالبی در رده های پایینی و وسطی این بروکراسی و عدم اعتماد آنها نسبت به آینده، فضای دزدی، غصب دارایی های شخصی و دولتی و بالاخره فساد گسترده ای اداری را موجب شد که چنین وضعی هرگونه امیدواری را برای ایجاد یک فضای صلح آمیز اجتماعی از میان برد. حاکم شدن اقتصاد مافیایی و کم توجهی جامعه بین المللی با وجود تعهدات شان در کنفرانس های متعدد، در زمینه آموزش پولیس، اردو و یک نظام قانونمند باعث شد تا ظرفیت های امنیتی و دفاعی و قانونی دولت که باید تقویت میگردد به رکود مواجه گردیده و وظایف آنها به شرکتهای امنیتی خصوصی و ملا های فاقد صلاحیتهای حقوقی، انتقال پیدا کند بی توجهی دولت چه در جریان سالهای حکومت انتقالی و بعد از آن، به نا هنجاری های امنیتی، وضعیت بد زندگی مردم در دهات و روستا ها که در حقیقت محل فعالیت و پایگاه اجتماعی طالبان را میساختند، به طالبان این زمینه را مساعد ساخت تا در این مناطق دوباره نفوذ کنند. بازگشت سیل آسای مهاجرین از کشور های همسایه، نبود کار و عدم امکانات تامین معشیت و بی خانگی، همه عواملی بودند که عدم توجه به آن، اوضاع مختل اجتماعی یک جامعه بحران زده را بیشتر از پیش خرابتر ساخت. همچنان امیدواری های آن بخشهای از جامعه که بعد از کنفرانس بن خواستار برقراری یک عدالت نسبی اجتماعی و انتقالی بوده و تصور میکردند جنایتکاران جنگی بمحاکمه کشانیده شده و حقوق و ملکیت های غصب شده مردم دوباره به مالکان اصلی آن مسترد میگردد، نقش بر آب شد. بخشهای از مردم در برابر زورگویی های جنگسالاران که در حمایت نیروهای بین المللی نیز قرار گرفتند، تنها گذاشته شده و آنها هم در حالت مایوسی و ناامیدی، یا خود به طالبان مراجعه کردند و یا اینکه مورد استفاده دشمنان خارجی و طالبان قرار گرفتند.

آوردن صلح اجتماعی مستلزم شناخت چالشهای اجتماعی و تعیین راهبرد های موثر برای حل آنها میباشد. در حالیکه در افغانستان، بخشهای معین درون دولت با ترکیبی که شامل جنایتکاران جنگی، جنگسالاران، مافیای زمین و مافیای مواد مخدر، مالکان شرکتهای خصوصی امنیتی و غیره میباشد، خود بخاطر دستیابی به اهداف معین سیاسی و اقتصادی، به عاملین درگیری های اجتماعی، دامن زدن اختلافات قومی و مذهبی تبدیل شده اند، زیرا از آب گل آلود بهتر میتوان ماهی گرفت.

### 3- جامعه در حال بحران

وقتی یازده سال بعد از کنفرانس پیتزبرگ، ناکامی ها و دستاورد ها به ارزیابی گرفته میشود، بوضاحت روشن میگردد که این دولت با ترکیبی که در پیتزبرگ ایجاد شده بود، قادر نشد به حل مشکلات اجتماعی این جامعه بحران زده نایل آید زیرا بحران چنین جامعه جنگ زده دارای ابعاد بسیار گسترده ای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و استراتژیک است. تحلیل ابعاد مختلف بحران در جامعه مثل افغانستان، احتیاج به آگاهی دقیق و ضرورت به افراد آگاه و کارشناسان آموزش دیده داشته و دارد. اگر بخش نیرو های بین المللی را در نظر بگیریم اکثر نظامیان "انتلاف ضد تروریسم" بخصوص نیروی تعیین کننده آن ایالات متحده از پیچیدگی های ساختار های اجتماعی افغانستان چیزی نمیدانستند، برخورد خشونت بار آنها در برابر روستایان در بازرسی از خانه های مردم بخاطر جستجو و دستگیری طالبان، توهین و تحقیر مردان و زنان بیگناه، ایجاد ترس و همچنان بی تجربگی و عدم حاکمیت ترجمانان به لسانهای پشتو و انگلیسی، خوشبینی های اولیه مردم را به بدبینی و ایجاد سوطن ها تبدیل کرد. و از جانب دیگر افرادی که به مشوره جامعه بین المللی بنا بر مصلحتهای سیاسی در راس وزارتها و مسئولیتهای دولتی تعیین شده بودند اکثراً یا فاقد دانش تخصصی در ساحه کاری خود و یا بیگانه با اوضاع کشور

بحرانزده بودند که این ندانم کاری ها بر عمق فاجعه بیشتر از پیش افزود. در این نوشته مختصر به چند مورد مشخص چالش های اجتماعی که در تشدید بحران نقش دارند، نظر به شدت و اهمیت آن و همچنان کتله انسانیهای که در آن سهیم هستند و همچنان بازیگرانیکه در سطح بین المللی، منطقوی و ملی در تشدید بحران نقش بازی میکنند، اشاره میگردد. زیرا از یک طرف تعدد و چند بعدی بودن بازیگران بین المللی و منطقوی با داشتن منافع متفاوت و از جانب دیگر در سطح ملی، تغییرات تحولات و پسرگدهای اجتماعی ناشی از جنگ طولانی، جامعه را دوچار دگرگونی های عمیق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نموده است.

جامعه افغانستان در سالهای قبل از کودتا هفت ثور در آغاز گذار از یک جامعه سنتی به یک جامعه مدرن بود. در یک جامعه در حال گذار از سنت به مدرن که این مرحله خود یک دوره بسیار بحرانیست، بحران جنگ بر آن افزوده شد. این بحران مضاعف نه تنها بنیاد مادی جامعه را نابود کرد بلکه بنیاد های معنوی، ارزش ها و هنجار های اجتماعی مارا نیز از ریشه سخت تکان داد. مدرنیسمی که در دهه پنجاه و شصت دوباره از زیر خاکستر استبداد سر بلند کرده بود، در دهه هفتاد بدست "مدرنیستها" دوباره به آتش کشیده شد. خلی بزرگ اجتماعی که از این ناحیه بوجود آمد، باعث شد تا تفکر اجتماعی دوباره به ارزشهای سنتی رو آورد. غرب در مبارزه با کمونیسم بعنوان وسیله در تقویت سنت و مذهب سرمایهگذاری نموده و اکثریت افراد جامعه، حتی آنهاييکه خود طرفدار مدرن بودند، آگاهانه و ناآگاهانه، به سنتها رو آوردند. آنهاييکه باید وظیفه تحول اجتماعی را بدوش میکشیدند تا حال با وجود گذشت چند دهه و چند سال از حاکمیت و استبداد حزب دموکراتیک خلق و دوران هرج و مرج و جنگهای خانمانسوز تنظیمی و بالاخره 5 سال حاکمیت وحشتبار طالبان و ده سال فضای نسبتاً آزاد دوره حکومت کرزی، در برزخ سنت و مدرن دست و پا زده، حتی قادر به آن نشده اند تا نیرو های خود را در برابر دولتی بدنامی با چنین پایه های لرزان، در سطح یک اپوزیسیون سیاسی با وزنه، بسیج نموده و یک بدیل موثر و قابل تطبیق به واقعیتهای اجتماعی را با در نظر داشت تمام مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به مردم ارایه نمایند. این روشن است که هیچ نیروی سیاسی در جامعه نمیتواند تنها با طرح انتقادات، حتی اگر درست و بجا هم باشد، موثریت و مشروعیت عملی بدست آورد. با تاسف که سیاسیون "دیموکرات" کشور ما هنوز فقط با انتقاد از دیگران اکتفا کرده و خود قادر نشده اند بدیل موثری را ارایه نمایند، اکثریت گروه های سیاسی علمبردار دیموکراسی در حاشیه تحولات و چالشهای اجتماعی قرار داشته، با مردم و مشکلات روزمره مردم یا کمتر توجه دارند و یا اصلاً ارتباط ندارند، هم و جمع بسیاری از آنها را شرکت نمایشی در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری و رسیدن بکرسی های دولتی بمنظور "اصلاحات از بالا و اصلاح نظام حاکم" میسازد.

#### 4- چالشهای بین المللی و منطقوی

گرچه افغانستان از اواسط قرن 19 به اینطرف بخاطر موقعیت استراتژییک خود بارها مورد تاخت و تاز کشور بزرگ و استعمار گر قرار گرفته است اما در آن زمان تعداد بازیگران "بازی بزرگ" شامل سه کشور استعمارگر بریتانیا، روسیه تزاری و فرانسه میشد. بعد از تجاوز شوروی در سال 1979 و بالاخره باحمله نیرو های ائتلاف، افغانستان بمحل تلافی منافع تعداد کثیری از کشور های بزرگ جهان سرماییداری و همچنان کشور منطقه تبدیل شد که امروز تمام این کشور ها بگونه ای در تشدید بحران افغانستان با همدیگر در رقابت و یا همسویی قرار دارند.

#### 1-4 رقابتهای بین المللی

اگر تعداد بازیگران در "بازی بزرگ" قرن نوزده به سه یا چهار میرسید، در "بازی بزرگ" قرن 21 تعداد این بازیگران بالاتر از رقم ده است که هر کدام با داشتن منافع متفاوت با سرنوشت این کشور و این مردم بازی میکنند. ایالات متحده امریکا بعنوان بزرگترین بازیگر بین المللی در ظاهر امر بمنظور "مبارزه علیه تروریسم" به افغانستان حمله نمود. اما هنوز در آغاز کار رسیدن به این "هدف" بود که هدف دیگری را نشانه گرفت، یعنی سقوط صدام حسین در عراق. اداره بوش با حمله به عراق حتی از قناعت دادن شرکای خود در پیمان نظامی ناتو عاجز آمده وبا مخالفت شدید یک تعداد از آنها از جمله المان و فرانسه مواجه گردیده و بدینصورت با وجود همکاری بریتانیا و کمکهای مالی عربستان سعودی، هم بار مصارف نظامی جنگ (انسانی و مالی) عراق برایش

سنگین تمام شد و هم "هدف" این کشور در "مبارزه ضد تروریسم" در افغانستان در نیمه راه باقی ماند و در نهایت امر در عراق هم موفقیتی بزرگی در زمینه ایجاد یک نظام سیاسی بهتر، تامین صلح و امنیت بدست آورده نتوانست.

اما اینکه آیا ایالات متحده امریکا در حمله به افغانستان واقعاً تنها هدف تعقیب تروریستها را داشت و یا اینکه اهداف دیگر نظامی، استراتژیک و جیوپولیتیکی در عقب آن نهفته بود، مساله ایست سوال بر انگیز، "زیرا گسترش جهانی شدن اقتصاد نتیجه یک فرآیند سیاسی- نظامیست و جهانی شدن آن بدون اتکا به بعد نظامی - سیاسی نمیتواند قابل توضیح باشد"<sup>4</sup>.

سرزمین هندوکش منطقه ایست که از قرن‌ها نظر بموقعیت جغرافیای خود دارای اهمیت استراتژیک و جیوپولیتیکی بوده و در حال حاضر کشوری بنام افغانستان این میراث تاریخی را با خود حمل میکند. موقعیت کنونی افغانستان در مرکز حد اقل چهار کشور دارنده نیروی اتمی و در جوار منابع سرشار نفت و گاز آسیای مرکزی در سرنوشت این کشور نقش تعیین کننده دارد، زیرا این کشور های دارای نیروی زروی نتنها نمیتوانند بصورت دایمی دوستان مورد اعتماد ایالات امریکا و غرب باشند بلکه برخورد آنها در آینده برای غرب در کل غیر قابل سنجش است. بر علاوه موجودیت ذخایر بزرگ نفت و گاز در آسیای مرکزی، از سالها در مرکز توجه شرکتهای بزرگ نفتی ایالات متحده و سایر کشور های بزرگ صنعتی قرار داشته است و این شرکتهای در تعیین راهبرد سیاست خارجی کشورهای خود در این منطقه نمیتوانند منافع آینده خورا از نظر دور داشته باشند. "در هیچ یک از مناطق دنیا، پیکنگ، ماسکو و واشنگتن چنین سرسختانه برای احمال نفوذ در رقابت با همدیگر قرار ندارند. اخاذی ها، رقابت سازمانهای جاسوسی، معاملات چندین میلیاردی در دستور روز منطقه بین بحیره کسپین و کوههای پامیر صورت میگیرد. هدف ذخایر بزرگ نفت و گاز، مواد مخدر و ایجاد پایگاه های نظامیست. معاملات بزرگ و مبالغ بزرگ."<sup>5</sup> حضور کشورهای چون چین، هند و روسیه در این منطقه که هر کدام دارای ظرفیتهای بزرگ اقتصادی، نظامی، سیاسی و دموکرافیک هستند و روز تا روز موفق ایالات متحده را بعنوان یک قدرت امپریالیستی که هنوز ادعای آقایی بر جهان را دارد، زیر سوال میبرند. یک تعداد کارشناسان سیاسی امریکا بوضاحت این مساله را مطرح میکنند که قدرت این کشور باید در آسیا تثبیت گردد و از همین زاویه میتوان به این نتیجه رسید که بارک اوباما در تعیین راهبرد نظامی جدید این کشور، آسیا را در محور توجه قرار داده است. با در نظر داشت این نقاط آیا میتوان هنوز هم به اسطوره "مبارزه علیه تروریسم بین المللی"، که قهرمان آنهم دیگر وجود فزینی ندارد، اعتبار کرد؟ یا اینکه حضور ایالات متحده را در منطقه وابسته به عواملی دانست که در بالا تذکر داده شد؟ اما این کشور به جهان چنان وانمود میکند که این اقدامات در خدمت ایجاد صلح و دموکراسی و دفاع از حقوق بشر است. اما اگر تصور شود که "ایالات متحده در صحنه بین المللی بدون در نظر داشت منافع خود فعال است، نمیتواند مورد قبول بسیاری از کشور ها باشد و هم نمیتواند واقیعت داشته باشد"<sup>6</sup> بهر صورت حضور نظامی این کشور با ظرفیت کنونی در این منطقه با در نظر داشت دو جنگ عراق و افغانستان و همچنان بحران اقتصادی دنیای سرماییداری که امریکا بشدت از آن متأثر است، سیاستمداران و نظامیان این کشور را مجبور به طرح راهبرد جدیدی در منطقه نموده اند که هم مصارف نظامی خود را تقلیل دهند و هم ذهنیت عامه مردم کشور خود را که بمرور زمان با تداوم جنگ آغاز به مخالفت کرده اند، آرام سازند. در ایالات متحده در مراحل خاص سیاست خارجی در خدمت سیاست داخلی قرار میگیرد و داشتن موفقیت در سیاست خارجی در سیاست داخلی موثر واقع میگردد. اداره اوباما با در نظر داشت انتخابات ریاست جمهوری، امضای قرارداد استراتژیک و بیرون شدن یک بخش قوای نظامی این کشور از افغانستان و همچنان کنار آمدن با طالبان را، جز این راهبرد تازه و در خدمت سیاست داخلی خود قرار داد که تا حدودی در موفقیت انتخاباتی او نقش موثر بازی کرد. نقطه قابل توجه دیگری که در این چالشهای بین المللی باید در نظر گرفته شود، رقابتهای و سرکشی های هم پیمانان اروپایی ایالاتمتحده امریکاست. آنها هم از مدتهاست که قدرت انحصاری ایالات متحده را در جهان مورد سوال قرار داده و معتقدند که جهان دو قطبی که بعد از درهم پاشیدن بلاک شرق زیر رهبری اتحاد شوروی آن زمان در دهه 90 مسیر یک

<sup>4</sup>Emmanuel Todd, Weltmacht USA; Piper Verlag GmbH München 2003

<sup>5</sup>Franz Alt, Krieg um Öl oder Frieden durch die Sonne; Goldmann Verlag München 2004

<sup>6</sup>Francis Fukuyama, scheidert Aerika?; Ulstein Buchverlag GmbH, Berlin 2006 S.115



قطبی شدن قدرت را طی نموده است، امروز دوباره در راه چند قطبی شدن قرار دارد. کار شناسان مسایل سیاسی به این نظر اند که امریکا تصور میکرد که میتواند هژمونی خود در سطح جهانی گسترش دهد، در حالیکه در واقعیت قدرت خود را در ساحه نفوذ خود نیز از دست داده است. ایالت متحده برای استحکام هژمونی خود در سطح جهانی باید به دو هدف میرسید: 1- تحت کنترل داشتن کامل جاپان و اروپا بعنوان دو هم پیمان. در حالیکه امروز هر دو بعنوان دو قدرت واقعی اقتصادی در سطح جهانی بعنوان رقیب متبارز هستند و 2- ناپود ساختن قدرت استراتژییک روسیه و انحلال ساحه نفوذ آن و همچنان از میان برداشتن توازن اتمی میان روسیه و ایالات متحده به نفع ایالات متحده. در حال حاضر ایالات متحده در رسیدن به هر دو هدف موفق نیست.<sup>7</sup> بدینصورت آقایی و انحصار قدرت امریکا برجهان از طرف هم پیمانانش نیز مورد سوال قرار گرفته است. اما ایالات متحده مجدانه در تلاش احیای رهبری خود است. اینکه ایالات متحده در میدان رقابتهای بین المللی برنده ویا بازنده این "بازی بزرگ" خواهد شد یانه، مساله ایست که تحولات آینده بین المللی ومنطقوی بخصوص تبارز قدرتهای وسطی چون چین، هند و برازیل و همچنان آینده روسیه آنرا روشن خواهد ساخت. اما قراین اقتصادی و سیاسی نشان میدهد که ستاره بخت این امپراتوری که هنوز هم میخوهد بر جهان آقایی کند، مانند بسیاری از امپراتوری ها رو به افول است.

## 5- چالشهای منطقوی

### 1-5 افغانستان و همسایگان

برعلاوه رقابتهای بین المللی میان کشور های بزرگ در رابطه افغانستان، تشنجه و درگیری های سیاسی، اقتصادی و نظامی در سطح منطقوی نیز میان یک تعداد کشور های همسایه وجود دارد. میگویند در سیاست دوست همیشه گی وجود ندارد اما منافع همیشه گی وجود دارد، داشتن منافع میتواند مشروع باشد. اما در درازنای تاریخ در روابط میان کشور ها بخصوص کشور های همسایه، سیاست حاکم آنست که در صورت ضعف یک کشور، کشور های همجوار تلاش میکنند با استفاده از این ضعف منافع نا مشروع خود را نیز مشروعیت بخشند. افغانستان در شرایط کنونی در همین موقعیت ضعیف قرار دارد و کشور های مختلف بشمول کشور های همجوار ایران و پاکستان همه در تلاش آند تا امتیازات هرچه بیشتر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و استراتژییک از این همسایه ضعیف بدست آورند.

### 2-5 پاکستان و هند

پاکستان بعنوان یک کشور نو بنیاد از 60 سال به این طرف با بحران هویت دست به گریبان بوده، از یک طرف از بدو تاسیس با کشور مادر خود یعنی هندوستان در معضله کشمیر در کشمکش است و از جانب دیگر در رابطه خط دیورند با کشور همسایه شرقی خود افغانستان بمشکلات مواجه است. در حال حاضر این کشور میخوهد تا با استفاده از شرایط و موجودیت یک حکومت ضعیف در افغانستان، اهداف سیاسی واستراتژییک نا مشروع خود را در برابر افغانستان ضعیف مشروعیت ببخشد. هر حکومتی که بخوهد با همسایگان خود در فضای صلح و آرامش زندگی کند باید تمامیت ارضی حاکمیت ملی و خواسته ها و حقوق مشروع همسایگان خود را نیز احترام گذاشته و نباید پای خود را از گلیم خود بیشتر دراز کند. اما سیاست پاکستان در سمت مخالف صلح و ثبات منطقوی و روابط نیک همسایگی حرکت میکند. پاکستان خود یک دولت ورشکسته است و اگر کمکهای اقتصادی ایالات متحده و سایر کشور های جامعه بین المللی نباشد، اقتصادش قادر نیست مصارف هنگفت دولتش را تکافو کند. اما این کشور با داشتن امکانات بمبهای زروی و حمایه از تروریسم بین المللی، میکوشد تا جامعه بین المللی

<sup>7</sup>Emmanuel Todd, S.241

و بخصوص ایالات متحده را تحت فشار قرار داده و از این طریق، بقای آینده خود را تضمین نماید. اما اگر سیاستمداران این کشور واقعین باشند باید بالاخره متوجه شوند که با وجود قوت نسبتاً خوب نظامی که داشتند، در دو جنگ علیه هند بازنده بوده و حتی یک بخش از خاک خود را نیز از دست دادند. در افغانستان با وجود نفوذ گسترده سازمانهای استخباراتی این کشور در دستگاه دولت افغانستان و همچنان گروه های وابسته، تحت شرایط کنونی قادر به ایجاد نا آرامی های گسترده میباشند. اما از جانب دیگر با تداوم سیاست موجود روز بروز در سطح جهانی بطرف تجرید میروند و رویا های شان از دید دراز مدت در افغانستان با واقعیت های جهانی و منطقوی مطابقت نداشته و غیر واقعینانه میباشد.

مداخله در سیاست خارجی افغانستان مبنی بر خواست عدم دوستی با هند، خواست غیر واقعینانه و مداخله صریح در حاکمیت ملی یک کشور است. خط دیورند جدا از اینکه در سطح بین المللی سرحد شناخته شده میان افغانستان و پاکستان را میسازد، میراث استعمار بریتانیا است و یکی از مسایل پر جنجال میان افغانستان و پاکستان میباشد. اما از این واقعیت هم نمیتوان انکار نمود که مردمان این منطقه جدا از علایق قومی در یک مرادوم متداوم اقتصادی نیز قرار داشته و این سرحد سیاسی هیچ زمانی مانع روابط اجتماعی و اقتصادی آنها نشده است. اگر سیاستمداران هر دو کشور همسایه با نیت نیک، آینده مردمان این منطقه را در نظر داشته و خواستار صلح، رفاه اجتماعی و روابط نیک همسایگی باشند، این ارتباط ها که در شرایط جهانی شدن و همپیوندی های منطقوی در سایر نقاط جهان به یک واقعیت تبدیل شده است، در این منطقه هم به نفع صلح و ثبات، نقش مثبتی را بازی خواهد کرد. جغرافیای طبیعی این منطقه جدا از خواست دولتها، سرنوشت آینده مردم این منطقه را بهم پیوند زده و هر یک از این کشورها با مراعات حقوق مشروع همدیگر میتوانند از داشته های طبیعی و انسانی و امکانات اقتصادی برای رفاه جوامع خود استفاده مشترک نمایند. اما نبود وسعت نظر در قشر نخبگان سیاسی پاکستان و بخصوص نظامیان این کشور، مانع بزرگ در راه صلح میگردد. تصورات منجمد نظامیان پاکستان است که از بدو تاسیس این کشور تا امروز تلاش دارند تا با ارایه عکس یک دشمن و یا دشمنان (هند، افغانستان) کذایی از امتیازاتی سود ببرند که در صورت ایجاد یک نظام مردم سالار و قانونی در پاکستان، به آن دسترسی نخواهند داشت. امروز قوای نظامی پاکستان و بخصوص سازمان امنیت نظامی این کشور، دولتی در میان دولت است و "حکومت ضعیف زرداری قادر نیست سازمان امنیت را کنترل کند"<sup>8</sup> در چنین فضایی برای حکومت ملکی زمینه های کار موثر دیپلماتیک تنگ گردیده است. نظامیان پاکستان تصور میکنند که بعد از ختم جنگ افغانها علیه شوروی این کشور میراثخوار امپراتوری بریتانیاست که باید سیاست خارجی، قوای نظامی و امنیت افغانستان را تحت مراقبت و کنترل خود داشته و برای دولت افغانستان تعیین تکلیف نمایند که با کدام کشور روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی برقرار کند. نظامیان پاکستان همیشه این خواست خود را به صراحت اظهار میدارد. آنها برای رسیدن به این اهداف از طالبان بعنوان ابزار فشار نظامی و از حضور پناهندگان افغان و وابستگی راه ترانزیتی، بعنوان وسایل غیر نظامی استفاده مینمایند تا اهداف خود را در افغانستان بدست آورند. تصورات یک بخش از نخبگان افغانستان، که اگر دولت افغانستان خط دیورند را برسمیت بشناسد، معضله میان این دو کشور حل خواهد شد، با در نظر داشت خواسته های نظامیان پاکستان، واهی به نظر میرسد زیرا پاکستان تنها با برسمیت شناختن خط دیورند قناعت نکرده و خواهان امتیازات بیشتر در زمینه تقسیم آب دریا های افغانستان، اجازه سرمایهگذاری های بی بند بار متصدیان پنجابی در بخشهای مختلف اقتصادی، استفاده بی قید بند از شاهراه های افغانستان بمنظور انکشاف روابط تجارتي با آسیای میانه و دهها مورد دیگر خواهد گردید و برای رسیدن به این اهداف به گفته بروس رایدل Bruce Riedel کارمند سابق سی آی ا و کارشناس امور آسیای جنوبی در بنیاد واشنگتن بروکینگ: پاکستان خواهان آنست تا بمنظور رسیدن به اهداف دلخواه خود، افغانستان را بعنوان یک کشور وابسته در کنار خود داشته باشد.<sup>9</sup> از جانب دیگر عده از نخبگان سیاسی ما تصورات بلند پروازانه ای غیر واقعینانه احیای امپراتوری احمد شاه درانی را در قرن 21 در سر دارند، چیزیکه از نگاه واقعیتهای سیاسی موجود امریست ناممکن و بیشتر ناشی از احساسات که برای ما زیادتیر ایجادمشکلات میکند تا رسیدن به یک صلح پایدار در منطقه. ما شاهد این واقعیت تلخ هستیم که نخبگان سیاسی افغانستان بشمول رئیس جمهور و

<sup>8</sup> Spiegel Online 7.5.2011

<sup>9</sup> Spiegel Online 12.10.2011 مصاحبه با بروس رایدل

دیپلوماتهای ما در تقابل دیپلوماتیک با سیاستمداران پاکستانی بیشتر از حد لازم کرنش مینمایند تا اینکه از حقوق حقه کشورشان در برابر مجامع بین المللی دفاع و موثر دیپلوماتیک کنند. برای مدعیان خاکهای از دست رفته افغانستان در شرایط نا هنجار کنونی که کشور ما قرار دارد، باید این سوال را مطرح کرد که افغانستان با کدام توان نظامی، با چه اندازه امکانات اقتصادی و با کدام سیاست و دیپلوماسی مورد حمایت بین المللی و با چنین حکومتی که اعضای بلند رتبه ای آن ارواح اجداد خود را بخاطر دالر به حراج می‌گزارند، میتواند این تخیلات را عملی سازد؟

در این جای شک نیست که دولت هند نیز، در زمینه روابط خود با افغانستان منافع و همچنان اختلافات خود را با پاکستان در نظر دارد و روابط نزدیک هند و افغانستان باعث نا آرامی خاطر نظامیان پاکستان میگردد. اما دولت‌های افغانستان از بدو تاسیس پاکستان تا حال با وجود درگیری های نظامی میان هند و پاکستان، سیاست بیطرفی خود را حفظ کرده و در سیاست منطقوی خود هیچگاهی طرف هندوستان را نگرفته است. این شرایط جیوپولیتیک منطقوی و دشمنی متداوم پاکستان با افغانستان و هند است که باعث نزدیکی بیشتر این دو کشور گردیده است. در سی سال اخیر هیچ تهدیدی از ناحیه هند و افغانستان متوجه پاکستان نبوده اما نظامیان پاکستان همیشه در فرصتهای معینی با افغانستان و هند با روحیه دشمنانه برخورد دارد. تربیه و تسلیح لوژستسکی بنیادگرایان اسلام در کشمیر علیه هند. در رابطه افغانستان بخصوص دهه هشتاده و نود قرن گذشته فرصتی خوبی برای این کشور داد تا با استفاده از ضدیت غرب با شوروی، دست بدست "مجاهدین رضاکار مسلمان" و به حمایت مالی عربستان سعودی و کشور های غربی، عملیات جنگی را بر علیه دولت خلق و پرچم و مهاجمین شوروی سازماندهی و رهبری نماید و از این طریق زمینه نفوذ خود را در افغانستان گسترش دهد. بعد از بقدرت رسیدن مجاهدین، جنگهای تنظیمی فضای نامساعد را ایجاد در این کشور ایجاد نمود و دولت پاکستان بار دیگر با قطعه طالبان و القاعده وارد صحنه شد که نتایج بعدی آن تا هنوز دامنگیر مردم افغانستان است.

عملیات تروریستی بنیادگرایان اسلامی تربیه شده در پاکستان در شهر مومبای هند، عملی بود که اگر رهبران سیاسی هند در قبال این اقدامات خصمانه پاکستان خونسردی نشان نمیدادند، مطمئناً جنگ دیگری در این منطقه بحرانی بوقوع میپیوست. این اقدامات خصمانه نظامیان پاکستان بر علیه افغانستان و هند ناگزیراً عامل همسویی هایی در سیاستهای منطقوی این دو کشور میگردد. مساله کشمیر و خط دیورند بعنوان میراث استعمار دو روی یک سکه هستند که استعمار انگلیس در منطقه از خود بجا گذاشته در ایجاد عدم ثبات و تقویت چالشهای سیاسی- نظامی این منطقه نقش دارند. سیاست خصمانه نظامیان پاکستان در رابطه این دو معضله سرحدی هر زمانی میتواند عامل انفجارهای تازه در منطقه گردد.

### 5-3 ایران

ایران بعنوان کشور دوم همسرحد تا قبل از جنگ مقاومت افغانها علیه تجاوز شوروی تا حدودی به قرارداد های بین المللی و قراردادهای میان دو کشور در رابطه خطوط سرحدی و تقسیم آبهای دریا ها پابند بود و شاه ایران با وجود بلندپروازی های منطقوی و رویا های امپراتوری هخامنشی، در روابط خود با افغانستان در حل تشنج ها بین دو کشور بیشتر راه های دیپلوماتیک و فشار ملایم و مذاکرات را انتخاب مینمود تا وسایل زور و تهدید. اما رهبران انقلاب اسلامی ایران که همزمان با بحران افغانستان در ایران بقدرت رسیدند، از همان آغاز یک سیاست تهاجمی را علیه افغانستان در عرصه های مختلف سازماندهی کردند، که در جریان جنگ ضد روسی سیاستهای شان در قبال افغانستان با سیاستهای های غرب همسویی داشت. اما در مواردی مشخصی از بحران افغانستان برای نفوذ بیشتر در این کشور دست بمداخلاتی زدند که به قیمت جان هزاران نفر تمام شد. اولین اقدام شان در افغانستان مرکزی، تصفیه آن نیروهایی تشیع بود که به جمهوری اسلامی با نظر شک و تردید دیده و جمهوری اسلامی هم نسبت به آنها نظر مثبتی نداشت. دولت جمهوری اسلامی با سازماندهی طرفداران و هواداران افغانی خط امام و باکمک تسلیحاتی وسیع در اوایل دهه 80 قرن 20 این مناطق را از وجود مخالفین خود پاکسازی کرده و طرفداران خط امام در جاغوری قتل عام خونینی را براه انداختند. ایران در تمام جریان جنگهای افغانستان چندین هدف را تعقیب میکرد. در زمان حکومت ربانی و بعد از همپاشی اتحاد شوروی تلاش نمود تا بر علاوه نفوذ سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی در افغانستان، به کشور های مسلمان آسیای مرکزی نیز نفوذ کند، در این زمینه افغانستان برای جمهوری اسلامی بعنوان تخته پرش در این منطقه اهمیت بیشتر پیدا کرده و حتی احزاب طرفدار خود را هم به تجزیه کشانید. ایران در زمان حاکمیت طالبان تا سرحد طرح تجزیه افغانستان نیز پیش رفت. رزاق مامون در کتاب خود "رد پای فرعون" مینویسد: "پرونده ضد جاسوسی مسعود (دی ایکس) گزارشی را قید کرده است که بر بنیاد آن، حدود دو هفته پیش از دومین تهاجم گروه های طالبان برای تصرف شهر مزار شریف در ماه اگست 1998 سردار ناصری از افسران ارشد اطلاعات ایران در تماس تلفونی با احمد شاه مسعود، خیر تجزیه افغانستان به شمال و جنوب را در کمال خونسردی اعلام کرد. وی در آن زمان به حیث کنسول نظامی ایران در مزار شریف انجام وظیفه میکرد که از صلاحیت یک سفیر برخوردار بود..... سردار ناصری گفت: ما بالاخره بعد از مشوره با دوستان مان در افغانستان و دوستان خارجی ( روشن نیست که دوستان خارجی کیست، شاید پاکستان؟) «نویسنده» به این فیصله رسیده ایم که برای حل عادلانه و قابل قبول بحران افغانستان باید این کشور به دو بخش شمال و جنوب تقسیم شود.... البته بحث های زیادی صورت گرفته است و برای اطلاع شما میخواهم بگویم که کلیه سران جبهه متحد به ویژه "ریش سفید" (ربانی) و "پهلوان" (دوستم) نسبت به این تصمیم موافقت خود را اعلام کرده اند." 10

صرف نظر از بلند پروازی های جمهوری اسلامی ایران که میخواست در آن زمان "حوضه فرهنگی ایران بزرگ" را با افغانستان و تاجکستان زیر چتر جمهوری اسلامی ایجاد نماید، دولت ایران اینجا و آنجا هنوز حد اقل آرزوی الحاق هرات را به ایران نیز در سر میپروراند. تهاجم نظامی، سیاسی و فرهنگی این کشور بکمک احزاب و گروه های وابسته در قالبهای دامن زدن اختلافات قومی و زبانی، کمک های نظامی به جناحهای مخالف دولت موجود حتی به طالبان، رشوه پردازی های متداوم به مقامات بلند رتبه دولت افغانستان تا امروز ادامه دارد. جمهوری اسلامی بر علاوه بدور از یک سیاست واقعینانه در شرایط ضعف افغانستان در تلاش بدست آوردن امتیازات دیگری نیز میباشد. آبهای دریا های هیرمند و هریرود و خاشرود یکی از مسایل مورد علاقه ایرانی هاست که در تلاش گرفتن هر چه بیشتر امتیازات استفاده از این آبها میباشد و در این زمینه حاضر به پرداخت پولهای هنگفت ماهوار به وزرای مسنول جناح افغانی نیز هستند. مساله دیگر جلوگیری از گذشتن پایپلاین گاز و نفت آسیای مرکزی از طریق افغانستان به پاکستان و هند است. ایرانی ها در این زمینه ادامه جنگ را در افغانستان به نفع خود مبینند. (ارزیابی این دو موضوع احتیاج به یک تحلیل جداگانه دارد) برای جلوگیری از اعمار این پایپلاین تلاش دارد در زمینه صدور نفت و گاز آسیای مرکزی از طریق بحیره عرب هرچه زودتر با هند به توافق برسد. اما تحریمات اقتصادی جامعه بین المللی بخاطر برنامه اتمی این کشور، عملی شدن این پروژه را تا حدی ناممکن ساخته است.

دیده میشود که ایران مانند پاکستان در قبال افغانستان سیاست مغرضانه و دشمنانه داشته و بر علاوه برنامه های ضد افغانی که در بالا تذکر داده شد، از حضور مهاجرین افغان نیز در کشور خود بصورت متداوم بعنوان وسیله فشار برای بدست آوردن امتیازات سیاسی استفاده مینماید. در حالیکه یک سیاست صادقانه در منطقه و گذشت از بلند پروازیهای غیر واقعینانه به نفع هردو کشور بوده و میتواند تضمین کننده صلح و ثبات در منطقه گردد.

## 5-4 روسیه، چین

با وجودیکه جنگ افغانستان در سرنوشت روسیه امروز نقش تعیین کننده داشته و امپراتوری شوروی را به تجزیه کشانید اما روسیه هنوز هم بعنوان یک قدرت بزرگ نظامی جهانی و با داشتن بزرگترین ظرفیتهای مادی و معنوی در سطح بین المللی از توانمندی هایی برخوردار است و در قبال قضایای افغانستان بعنوان کشور همسایه جمهوریت های آسیای مرکزی نمیتواند تماشاگر اوضاع باشد. همچنان افغانستان نیز بعنوان کشوری که در یکی از داغترین مناطق منازعه جهانی قرار دارد، نباید سیاست خارجی خود را در قبال روسیه روی دشمنی های گذشته و انتقام جویی ها عیار سازد. روسیه از سیاست تهاجمی خود در افغانستان درس عبرت گرفته و همچنان زمینه سیاسی، اقتصادی قرن گذشته، دیگر عینیتی ندارد. روسیه بعد از سال 2001 و واقعه 11 سپتمبر با آمدن نیرو های بین المللی به افغانستان بمنظور مبارزه علیه تروریسم مخالفت نکرد چون خود با اسلامیهستها در چپچین بمشکلات جدی مواجه بوده و بخاطر آرامش در سرحدات جنوبی خود در آسیا، طرفدار از میان رفتن طالبان و ایجاد یک فضای

رزاق مامون، رد پای فرعون؛ کابل 1389 هجری شمسی، انتشارات سعید، صفحه 122-123<sup>10</sup>

صلح و آرامش در افغانستان بود. اما در عین زمان خواستار آنهم نیست که نیروهای نظامی امریکا و سایر کشور های ناتو به بهانه حفظ آرامش و مبارزه علیه تروریسم حضوردایمی خود را در منطقه توجیه نمایند. با در نظر داشت این خواست، روشن میشود که روسیه از دید راهبردی هنوز هم علایق خود را در افغانستان از دست نداده است. در حال حاضر روسیه در تلاش استحکام هر چه بیشتر سیاست داخلی و انکشاف اقتصادی خود بوده و کمتر با چالش های نظامی خارج از ساحه نفوذش خود را مصروف میسازد. یک تفاوت اساسی که امروز در سیاست خارجی روسیه نسبت بدوران جنگ سرد دیده میشود اینست که این کشور، در خارج از سرحدات خود مبلغ کدام ایدئولوژی نیست و در همکاری های خود با کشور های همسایه تصورات هژمونی طلبانه گذشته را ندارد. اما اگر احیاناً حریفان بخواهند در منطقه برای او ایجاد درد سر نمایند، در موقعیتی قرار دارد که دست به عمل متقابل بزند و افغانستان در حال حاضر کشوریست که این احتمالات در آن وجود دارد چنانچه که عده ای از کارشناسان امور سیاسی به این عقیده هستند که در حال حاضر روسیه است که پای ایالات متحده را در یک جنگ فرسایشی کشانیده است.

چین بعنوان قدرت تازه به پا خاسته ای اقتصادی در سطح بین المللی از چندین نگاه علاقمند ثبات سیاسی، اقتصادی در منطقه میباشد. افغانستان، پاکستان، کشور های آسیای میانه و ایران همه بازار های خوب فروش کالا های چینی و همچنان منابع خوب مواد خام اند. اقتصاد چین در حال حاضر عطش سیری ناپذیر به مواد خام دارد. قرارداد های بزرگ انتقال نفت و گاز با روسیه، ترکمنستان، قزاقستان، افغانستان و ایران و همچنان قرارداد چند میلیاردی استخراج مس در افغانستان بیانگر علایق شدید اقتصادی این کشور در ایجاد آرامش و ثبات در منطقه میباشد. حکومت چین در سالهای اخیر در تلاش آنست تا رشد و انکشاف اقتصادی کشور خود را بصورت سیستماتیک از شرق به جانب غرب کشورش گسترش بدهد و با در نظر داشت اولویت قایل شدن به انکشاف اقتصادی در داخل، سیاستمداران چینی حد اقل تا چند دهه ای دیگر مصروف حل مشکلات داخلی این کشور بزرگ خواهند بود و از هرگونه منازعه راهبردی در منطقه، فاصله خواهد گرفت.<sup>11</sup> اما در عین زمان چین مانند روسیه علاقمند آنست تا با آمدن صلح و ثبات در منطقه نیروهای نظامی امریکا و ناتو هرچه زودتر منطقه را ترک نمایند. تصورات بعضی از کارشناسان سیاسی مبنی بر اینکه روسیه و چین بخاطر ایجاد مخاطره به امریکا بخاطر حضورش در افغانستان، طالبان را حمایت میکنند، نمیتواند با وضع موجود همسویی داشته باشد. شوروی به هر صورت از نفوذ بنیادگرایی اسلامی در نوار مزر های جنوبی خود اندیشه دارد و چین با داشتن چندین میلیون مسلمان در ایالت غربی سیگیانگ به تقویت یک جنبش بنیادگرایی در منطقه علاقمند نیست، سیاستمداران روسیه و چین از تجربه امریکا باید به این نتیجه رسیده باشند که با تیغ دو دم بنیادگرایی اسلامی بازی کردن، برای خود شان هم خالی از خطر نیست.

## 5-5 کشور های آسیای میانه

کشور های نفت خیز ترکمنستان و ازبکستان و قزاقستان مورد توجه تمام کمپنی های بزرگ نفتی جهان بخصوص ایالات متحده میباشد. این سه کشور که تلاش دارند خود را از وابستگی روسیه نجات دهند علاقمندند تا راه های بازاری بدون وابستگی به روسیه برای صدور نفت و گاز خود، داشته باشند. در این زمینه افغانستان، پاکستان و ایران سه کشوری اند که برای یک کشیدن پایپلاین به بنادر بحیره عرب از نگاه فاصله مساعد است. ایران تلاش دارد تا پایپلاین حوضه کسپین ترکمنستان را به پایپلاین کشور خود پیوند زده و آنرا به بندرعباس وصل نماید. اما در حال حاضر چنانکه در بالا تذکر رفت، قابل اجرا بودن این برنامه زیر سوال است. خط دوم پایپلاین همان خط معروف بریداس-یونیکل میباشد که در دهه 90 قرن گذشته قرار بود بکمک طالبان از طریق افغانستان و پاکستان به بند گوادر پاکستان وصل گردیده و تا هندوستان ادامه پیدا کند. در مورد این خط مذاکرات جریان دارد و توافقاتی هم بمیان آمده است اما کشمکش های سیاسی هند و پاکستان و تا حدودی هم اوضاع نا آرام افغانستان عامل ایجاد مشکلات در پیاده شدن این پروژه میباشد. با در نظر داشت اوضاع منطقی از دید دراز مدت عملی شدن این پروژه میتواند در ایجاد فضای صلح و ثبات و بهبود وضع اقتصاد این کشور ها مفید وقع گردد. چنانکه دیده میشود با وجود خوشبینی های سیاستمداران پاکستانی در این رابطه، نظامیان این کشور نه از آن وسعت نظر سیاسی

<sup>11</sup>Helmut Schmidt, Die Mächte der Zukunft; Goldmann Verlag, München 2006; S. 140

برخوردار هستند که با عملی شدن این پروژه توافق کنند و نه خواست آنرا دارند که منازعه و کشمکش در منطقه پایان یابد، زیرا در آن صورت نقش آنها در سرنوشت این کشور اهمیت خود را از دست میدهد.

ادامه دارد